

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در حال تدبر در سوره مبارکه فسطاط همان سوره‌ای که نام بقره در آن ذکر شده هستیم و مرحله اول تدبر یعنی همان فهم آیات سوره را دنبال می‌کنیم. دیروز مفاهیم آیات قصاص را با هم مرور کردیم. مفهوم قصاص آیه ۱۷۸ و ۱۷۹ را با هم بررسی کردیم. هنوز من اشاره نکردم چرا در سوره مبارکه فسطاط به بحث قصاص پرداخته شده است. بعد از بحث قصاص ان شاء الله آیات روزه را داریم و بعد از روزه، آیات قتال و آیات حج را داریم. مجموعه ای از آیات الاحکام را ان شاء الله با هم دنبال کنیم و روشن خواهد شد که چرا به بحث قصاص اشاره شد و چرا به روزه و چرا به قتال و چرا به حج.

دو بحث چالشی ذیل قصاص مطرح است. وقتی از قصاص صحبت می‌شود یک چالش اجتماعی پیش رو داریم. شاید در زمان نزول آیات هم این چالش وجود داشته و امروز هم نمونه‌هایی از آن را می‌بینیم. اگر تاریخ خوانده باشید یا حضور ذهن داشته باشند کسانی که سن بیشتری دارند، وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و بنا بر این بود که احکام الهی مطابق دستور قرآن و روایات اجرا شود، بعضی از جریانهای اجتماعی و سیاسی با برخی احکام اسلام مخالفت کردند. این مخالفتها وقتی به جایی نرسید، حتی به خود حق دادند که تظاهرات خیابانی هم به راه بیندازند. از جمله احکامی که مورد انتقاد و اعتراض بود، حکم قصاص بود. امروز در نظام حقوق بشر، یکی از چیزهایی که فکر می‌کنند از حقوق بشر محسوب می‌شود اینست که می‌تواند کسی را بکشد ولی کشته نشود. یعنی اقدام می‌کند به قتل عمد، چون صحبت قصاص اصلا در قتل خطا و خطئی نیست، قتل سهوی نیست، قتل عمدی است. کسی اقدام کرده به قتل عمد یعنی آگاهانه، عالمانه، عامدانه قتاله‌ای برداشته و کسی را کشته است یا با دستش کسی را کشته است. می‌گویند اینجا او را قصاص نکنید، خلاف حقوق بشر است! خلاف برخی قوانین بین المللی است! کشورهای پیشرفته قاتلین عمد را قصاص نمی‌کنند، مثلا ۱۵ سال زندان می‌بُرند. و چون حکم قرآن هماهنگ با حکم برخی از این کشورهای به ظاهر پیشرفته یا برخی قوانین بین المللی امروز و یا حقوق ادعایی بشر نیست، یک عده با این حکم زاویه پیدا می‌کنند. به جای اینکه بگویند قوانین به ظاهر متمدن امروز باید اصلاح شود چون قانون خدا اجرای حکم قصاص است، به جان قرآن می‌افتند و با قرآن مشکل پیدا می‌کنند. در حالیکه نه از نظر عقل و منطق و نه از نظر مباحث اجتماعی و سیاسی و نه از نظر مباحث اخلاقی و فرهنگی. از هر منظری که شما نگاه کنید حکم قصاص منافاتی با اصول مسلم هیچ کدام از اینها ندارد. کدام حکم عقلی می‌گوید کسی که اقدام به قتل عمد کرده را، اجازه بده زنده بماند؟ عمدا آدم کشته است، کسی که یک نفر را بی‌گناه کشته است بدون هیچ مجوز شرعی و حجت الهی، کسی به خودش اجازه داده جان کسی را گرفته، باید تاوانش را پس بدهد. عقل، تاوان جان را چه می‌داند؟ تاوان جان یک انسان که به عمد گرفته شده، مگر چیزی جز جان کسی است که به خودش اجازه قتل عمد داده، است؟ و قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» چرا؟ چون جلوی ارتکاب به این گناه عظیم را در حد اعلی می‌گیرد. اگر قتل، مجازاتش قتل باشد، اگر قتل عمد مجازاتش قصاص باشد، ضریب جرأت افراد برای اقدام به کشتن دیگران خیلی می‌آید پایین‌تر. دیگر در آن جامعه به سادگی افراد به خودشان اجازه نخواهند داد خون دیگران را

به ناحق بریزند، جان دیگران را به ناحق بگیرند. پس حکم قصاص با عقل هماهنگ است و برای حفاظت و حراست از جان سایرین است، از جان بقیه آدمها است.

یک چالش حقوقی هم داریم وقتی فرمود: «**كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ...**» معلوم است، چرا بعد فرمود: «**الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ...**» چون ممکن بود کسی با توجه به تفاوت حقوق عبد با حرّ تلقی کند اگر خدا فرموده قصاص، این قصاص فقط برای حرّ است، دیگر درباره عبد قصاص نیست. «**وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ**» می‌خواهد بفرماید قصاص از جمله حقوق مربوط به عباد هم هست، به عبد هم مربوط می‌شود. یا ممکن است کسی تلقی کند به خاطر عدم تشابه حقوق مرد و زن در بعضی از موارد (عدم تشابه غیر از عدم عدالت است، غیر از عدم تساوی است) شاید حکم قصاص درباره زنان متفاوت باشد، می‌خواهد بفرماید نه، درباره زنان نیز حکم قصاص جاری است. دیگر آیه در این باره ساکت است.

جزئیات فقهی و حقوقی آن را باید در تبیینات قرآن کریم، سنت پیامبر گرامی اسلام(ص)، کلمات ائمه هدی دنبال شود. البته نکته‌ای برای محققینی که در حوزه های فقه و حقوق مطالعه می‌کنند وجود دارد، برای اینکه بتوانیم یک آیه ای را با روایتی یا با یک سیره ای، و یک سنتی تبیین بکنیم، شاید نصاب خاصی بطلبد، چون بحث دماء است، یعنی ممکن است در غیر بحث دماء، با یک روایت بشود، یک تخصیصی، یک تقییدی، یک توضیحی، یک تبیینی را ذیل یک آیه ای پذیرفت. اما در خصوص مسئله دماء آنجایی که جان در میان است، پای خون و جان در میان است، طبیعی است که مسئله حساس تر است، و ضریب دقت باید بالاتر باشد در حوزه تبیین اش.

«**كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ**» بر شما نوشته شد وقتی مرگ یکی از شما می‌رسد، اگر از او مالی بر جای می‌ماند، وصیت کند، معلوم است درباره آن خیری که از او باقی می‌ماند، ماترک، باید وصیت کند، قرآن اینجا ماترک را خیر نام نهاده است، یعنی شما وقتی که با وصیت با آن برخورد می‌کنی، می‌شود خیر. به درد می‌خورد، و الا ممکن است، همین شر درست کند. وصیت کند برای «**لِلْوَالِدَيْنِ**» والدین اش، برای پدر و مادرش وصیت کند «**وَالْأَقْرَبِينَ**» و برای نزدیکانش، برای اینها وصیت کند، «**لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ**»، «**بِالْمَعْرُوفِ**» وصیت کند یعنی مطابق حکم عقل و شرع و عرف و پسندیده وصیت کند، «**بِالْمَعْرُوفِ**» شناخته شده وصیت کند، «**حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ**» این یک حقی است بر گرده متقین. یعنی متقین باید این حق را ادا کنند، باید ادای وصیت کنند. خیلی مورد تاکید خدا است کسی که مرگش رسیده و آدم باتقوایی است وصیت کند. ممکن است بگوئید، اگر قانون ارث داریم، وصیت به چه درد می‌خورد؟ راجع به اموال او، باید با قانون ارث رفتار بشود، وصیت می‌تواند در یک سوم مال هر میتی نافذ باشد، یعنی شما می‌توانی راجع به یک سوم مال، خودت نظر بدهی، بعد از تو چطور خرج شود.

من به بحث وصیت می‌گویم بحث استپردادی، یعنی ترداً للباب یعنی از باب اینکه بحث کشید به قاتل و به اینکه قاتل را باید قصاصش کرد، حالا می‌خواهی قصاصش کنی، یکی از بحث‌هایش، وصیت است، نگوئید آقا اینکه قاتل است، دیگر این جهنمی است، خیر، این قاتل اگر توبه کند و قصاص او هم اجرا شود، پاک می‌شود دیگر، یعنی این گناه قتلش پاک می‌شود. اما وصیت کردن چیز خوبی است، اگر فکر می‌کنید، مرگتان نزدیک است، وصیت کنید، اگر فکر می‌کنید، نیست هم، مستحب است که وصیت کنیم، وصیت رفتار پسندیده‌ای است. یکی از فایده‌هایش این است که آدم را یاد مرگ می‌اندازد، اینکه رفتنی است، بعد از من چند نفر این متن را می‌خوانند، در آن وقت انسان به خودش می‌آید که تا زنده هستیم، بدهی‌هایم را جبران کنم، خدا به همه ما توفیق وصیت بدهد، ان شاءالله.

«فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ» کسی که تبدیل کرد وصیت یک انسان را، انسانی که داشت مرگش می‌رسید، وصیت کرد، گفت، حسن آقا، بنده دارم وفات می‌کنم، این وصیت ما، نوشت، امضا کرد، مهر و موم کرد، داد دست او. حسن آقا وصی است، دوست دارد، یک منفعتی مثلاً خیر بیشتر برسد به این آقا یا آن خانم، خدایی نکرده آمد خیانت کرد، در وصیت دست برد، «بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ» بعد اینکه شنید وصیت را، از کسی که داشت به او وصیت می‌کرد، تبدیل کرد، جابجا گفت، تغییر داد وضعیت را، به صلاح‌دید خودش مثلاً، «فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ» یعنی دیگر از این قشنگ تر خدا نمی‌تواند جواب همچین خیانتی را بدهد، معلوم است که شفاهی هم می‌تواند باشد، «سَمِعَهُ» دارد، ممکن است شما در لحظه مرگ فرصت نوشتن نکنی، یعنی مرگ انسان رسیده است، احتضار است، یک امینی را صدا می‌کند، می‌گوید من وصیت می‌کنم، یک گناه عظیم، می‌افتد روی دوش این کسی که تبدیل کرد وصیت را، «فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ»، «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» خدا شنوای داناست، یعنی خدا شنیده است وصیت چی بوده است.

می‌خواهم یک نکته ای بگویم، در جامعه اسلامی، ضامن اجرایی بسیاری از احکام که منافع دیگران هم در این احکام هست، تقواست، تقوا باید داشته باشی، تقوا نباشد می‌توانیم زیرآبی برویم، خوب این دنیا را رد می‌کنیم، آن دنیا چی می‌شود؟ این را بدانید اقتصاد اسلامی روی تقوا می‌چرخد، خیلی‌ها این طرف و آن طرف صحبت از اقتصاد اسلامی می‌کنند، اما بدانید اقتصاد اسلامی روی گرده تقوا سوار است. جامعه ای که باتقوا نباشد، اقتصادش اسلامی نمی‌شود، اقتصاد اسلامی یک سیستمی نیست شما طراحی کنی در جامعه پیاده کنی، مثل اقتصاد لیبرالی، یا اقتصاد کارگری، سوسیالیستی، حالا خدا می‌خواهد برای تبدیل وصیت یک تبصره بگذارد، ببینید در آیه قبلی فرمود، تبدیل کردن وصیت کسی گناه بزرگی است، و مسئولیت دارد، اما در این آیه می‌خواهد یک تبصره بزند، می‌فرماید:

«فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» حالا یک وصی دچار خوف شد که وصیت او بالمعروف نبوده است، در این وصیت خرابکاری کرده، آمده یک حرفهایی زده، یا مثلاً جوری اموالش را تقسیم کرده است که جنگ راه می‌افتد، حق کشی می‌شود، ای بسا خدایی نکرده، کدورت‌ها یا حتی دعواها درست بشود، «جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» یا نه اصلاً گناه کرده است، خلاف حکم الله وصیت کرده است، در یک سوم اموالش حق داشته است وصیت کند، ولی برای من معلوم است که او بیش از یک سومش وصیت کرده است، اینجا حق داری، اینجا می‌فرماید: «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ» آن وقت آمد به خودش اجازه تصرف داد، گفت این وصیت را اصلاح می‌کنم بین شما، یعنی تصرف در وصیت کرد که جنگ راه نیفتد، که حق کشی نشود، «فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ» بین وراث اصلاح «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» بر او گناهی نیست، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» خدا غفور رحیم است، چرا بحث مغفرت را پیش کشید، چون او در وصیتی که به او شده است، تصرفی می‌کند، خدا می‌فرماید، با اینکه در امانت دست بردن است، ولی چون برای جلوگیری از فساد است، من بخشیدم بر تو.

یکی از شواهد دیگری که وصیت از ملحقات قصاص است این است درباره وصیت دیگر «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» تکرار نشد، قصاص را با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع کرد، اینجا فقط فرمود: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» دیگر نفرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، این از ملحقات بحث قصاص است نه اینکه فقط در قصاص موضوع دارد، موضوعش اعم از قصاص است ولی به آن مناسبت مطرح شد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» ای کسانی که ایمان آوردید بر شما نوشته شد، واجب شد، «الصِّيَامُ» روزه داری، روزه گرفتن، «كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» مانند آنکه بر کسانی که قبل از شما بودند هم نوشته شده

بود، یعنی اولین بار نیست که «الصَّيَامُ» واجب می شود، پیشینیان، ادیان قبلی، متدینین ادیان قبلی هم «الصَّيَامُ» بر آنها واجب بوده، حالا صیام آنها شاید احکامش، قوانینش، قواعدش با ما یک تفاوت‌هایی داشته، اما اصل صیام اولین بار نبوده که در اسلام واجب شود، نه قبلاً هم بوده. چرا حالا بر شما نوشته شد؟ یا چرا بر گذشتگان نوشته شده بود؟ «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، «لَعَلَّكُمْ» مشخصاً برای «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» است، برای اینکه شما تقوا پیشه کنید، باشد که تقوا پیشه کنید، یعنی توقع می‌رود متقیانه با این حکم برخورد کنید، متقیانه با این حکم برخورد کنید می شود چه؟ یعنی روزه را بگیرید، تقوا اقتضا می کند حکم خدا را اجرا کنید، این یک معنا برای «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، یک معنا هم اینکه تقوا از ثمرات خود روزه‌داری است، اینکه یک عبارتی هر دو معنا را هم برساند اشکال ندارد، بخاطر اینکه استعمال لفظ بر بیش از یک معنا در قرآن مانعی ندارد، روزه‌داری نوعی تمرین خودداری است، شما در یک مقطعی از روز از یک سری اموری خودداری می کنید، به لحاظ فقهی از خوردن، از نوشیدن، از مثلاً بعضی از لذات دیگر خودداری می کنید، مثلاً در ارتباط با همسر، از یک سری هم رذایل اخلاقی هم مستحب مؤکد بلکه واجب است که خودداری کنید، آقا مثلاً بیشتر مراقب زبانت باش، بیشتر مراقب چشمت باش، هرچند که باطل نمی شود روزه، ولی ارزشش را از بین می برد، روزه‌داری تمرین خودداری است، لذا مقدمه ایست برای تقوا. «أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ» این روزه در روزهایی شمرده شده است، یعنی ایام مشخصی دارد که شما باید روزه بگیرید، هر وقت دلتان خواست، هر وقت پیش آمد روزه‌ای بگیرید نیست! مشخص است، به طور دقیق آیه بعد مشخص می کند ماه رمضان ماهش است؛ «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ» اگر کسی از شما مریض بود، به گونه‌ای که روزه داری برای او مقدور نبود یا برای بیماری او ضرر داشت «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا»، «أَوْ عَلَى سَفَرٍ» یا نه یک کسی از شما سفر بود، خدا می داند آدم در مسافرت به هر حال خیلی شرایط ضبط خودش را از نظر خوردن و نوشیدن و مسائل مربوط به روزه ندارد چون فشار سفر از یک سو و فشار روزه‌داری هم می شود یک فشار مضاعفی، شاید امکان روزه‌داری را کم می کند برای انسان؛ «... فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» این می تواند از آن ایام معدوداتی که مریض بوده یا سفر بوده روزه نگیرد عده‌ای از ایام دیگر قضایش را بجا بیاورد بعد از ماه مبارک رمضان؛ «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ» و بر کسانی که طاقت ندارند روزه را، «يُطِيقُونَهُ» باب افعال است، «يُطِيقُونَ»، «إِطَاقَهُ» باب افعال است، یکی از معانی باب افعال سلب معنای مجردش است، «إِطَاقَهُ» یعنی سلب طاقت، «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ» یعنی بر کسانی که سلب طاقت می شوند نسبت به روزه، یعنی طاقت روزه گرفتن را ندارند، مثلاً فرض کنید انسان‌هایی که یک سنی از آنها گذشته پیر شدند، تا حالا روزه‌اش را می گرفته اما حالا دیگر نمی تواند، تا می خواهد روزه بگیرد از تنظیم در می آید این می شود «إِطَاقَهُ»، طاقت ندارد؛ «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ» اینها یک فدیة بدهند، یعنی عوض بدهند، بجای روزه گرفتن عوض بدهند، چه عوض بدهند؟ «طَعَامٌ مِسْكِينٍ» مسکینی را طعام بدهند، همان که می گویند کفاره روزه خوردن غیر عمد، این می شود «فِدْيَةٌ طَعَامٌ مِسْكِينٍ»؛ «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا... لَهُ» هر کس طوعاً، با میل و رغبت خیری را بپذیرد، که اینجا منظور از خیری که با میل و رغبت باید بپذیریم چیست؟ روزه است.

«فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا» هر کس خیری را تطوع کند، یعنی با میل و رغبت بپذیرد، یعنی روزه‌داری را با میل و رغبت بپذیرد، «فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» دیدید بعضی‌ها روزه می‌گیرند ولی خیلی نق نق می‌زنند، در کل روزه داری را جعل کردیم نفعش به حال خود شماست، «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ» استرسش روی «لَكُمْ» است، و اینکه روزه بگیرید بهتر است برای خودتان، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر بدانید، اگر بفهمید.